سنگر کتاب

۶ جلسه و ۱۵ نوار کاست

وقتی محمود جوانبخت متن نهایی کتاب «نبرد درالوک» را در زمستان ۱۳۸۳ به انتشارات سوره مهر تحویل داد نمی‌دانست صد و پنجاه و ششمین کتاب از مجموعه کتاب‌های خاطرات دفتر ادبیات هنر و مقاومت به نام او ثبت می‌شود و کتابش سال ۱۳۸۴ به پیشخوان کتابفروشی‌ها می‌رسد. او توانسته بود با جعفر جهروتی‌زاده که یکی از فرماندهان عملیات‌های پارتیزانی دوران دفاع مقدس بود، در شش جلسه، ۱۵ نوار کاست پر کرده و خاطرات او را ثبت و ضبط کند. جهروتی‌زاده بعدها گفت حتی ۵ درصد خاطراتش را هم در این کتاب نگفته است. این هفته در کنار این کتاب، چند کتاب دیگر درباره عملیات برون‌مرزی را هم از کتابخانه تخصصی جنگ حوزه هنری برای‌تان پیدا کردیم.

خون‌نگار

پیاده‌روی ۳۰۰ کیلومتری!

جعفر جهروتی‌زاده
پیشکسوت دفاع مقدس

یگانی داشتیم به نام یگان مستقل ویژه شهادت. عملیات‌های زیادی را داخل خاک عراق انجام دادیم. زمانی که عملیات کرکوک انجام شد، در حال تشکیل این یگان بودیم و بعد از آن عملیات‌های ظفر ۴، ظفر ۵، فتح ۶ و فتح ۹ را انجام دادیم. این عملیات‌ها بیشتر ایذایی بود ولی در ظفر ۵ که عملیات بزرگی بود، شهر درالوک عراق برای چند ساعت به تصرف ما درآمد.

قرارگاه رمضان و فرمانده‌اش که آن زمان برادر ذوالقدر بودند از هیچ پشتیبانی و حمایتی دریغ نمی‌کردند. گر چه شرایط عملیات‌های برون‌مرزی سخت بود و امکان انتقال خیلی از امکانات وجود نداشت اما این عزیزان از هیچ کوششی دریغ نمی‌کردند.

سعی می‌کردیم نیروهایی انتخاب کنیم که مشکل جسمی نداشته باشند. گرچه در عمل، جانبازانی مثل آقا رسول درویشی داشتیم که ۲۵۰ کیلومتر ارتفاعات صعب‌العبور را پیاده‌روی کرد و با گروه عازم شد. وقتی عشق بر انسان حاکم باشد، سختی‌ها خودش را نشان نمی‌داد.

مانیروها را در پیاده‌روی‌های طولانی مثل مسیر ۱۵۰ کیلومتری آماده می‌کردیم تا زمینگیر نشوند. ما از لشکرهای مختلف نیروهایی داشتیم مثلا از لشکر ۲۷ نیروهایی زبده با ما بودند اما کمبودهای‌مان را در زمینه نیرو، با آموزش جبران می‌کردیم. بیشتر از این را هم رفتیم. عملیاتی را روی جاده ترانزیت عراق که به سمت اروپا می‌رفت، انجام دادیم که طی آن بیشتر از ۳۰۰ کیلومتر راه رفتیم.

لزوما اختفا و استتار کامل هم نداشتیم. چون هر منطقه ویژگی خودش را داشت. ارتش عراق در بیشتر آن مناطق حضور نداشت و معارضان کرد عراقی در آن حضور داشتند. البته برخی مواقع هم که ارتش در منطقه بود، مجبور بودیم شب را مثلا در یک روستا بمانیم. البته اهالی روستا هم به سادگی ما را راه نمی‌دادند. مثلا باید به آنها خدماتی می‌دادیم تا به ما امان بدهند. مثلا می‌گفتیم دکتر و دارو داریم و آنها هم به همین دلیل ما را می‌پذیرفتند.

ما پول کافی با خودمان داشتیم و عمدتا مایحتاج‌مان را می‌خریدیم. گاهی از ترکیه خریدهایی می‌کردیم و با قاطر می‌آوردیم. بیشتر هم در همان عراق، خرید می‌کردیم. مثلا از شهر شقلاوه و بقیه شهرها خریدهای‌مان را انجام می‌دادیم. البته گاهی برنامه‌ریزی قبلی نداشتیم که به مشکل می‌خوردیم. مثلا در عملیات جاده ترانزیت، یک ماه چیزی برای خوردن نداشتیم. کمی برنج و کمی هم شیر خشک نوزاد داشتیم که شیربرنج درست می‌کردیم و در وعده افطار می‌خوردیم. همه در آن شرایط روزه می‌گرفتیم و مجبور بودیم فقط یک وعده غذا بخوریم.

ما به هیچ شهری نزدیک نبودیم و تردد در منطقه هم ما را با مشکل مواجه می‌کرد. آن عملیات را بدون اطلاع معارضان عراقی انجام داده بودیم و برای همین لازم بود بدون هیچ ردی از خودمان، عملیات کنیم. همه نیروها هم از بچه‌های خودمان بودند. می‌دانستیم اگر نیروهای معارض عراقی را در جریان قرار دهیم، فایده‌ای ندارد چون موافقت نمی‌کردند. معارضان فکر می‌کردند اگر در آن عملیات شرکت کنند، یک نفرشان هم زنده نمی‌ماند.

سردار حاج جعفر جهروتی‌زاده از عملیات‌های نفسگیر برون‌مرزی روایت کرد

یک سال زندگی در عمق خاک عراق

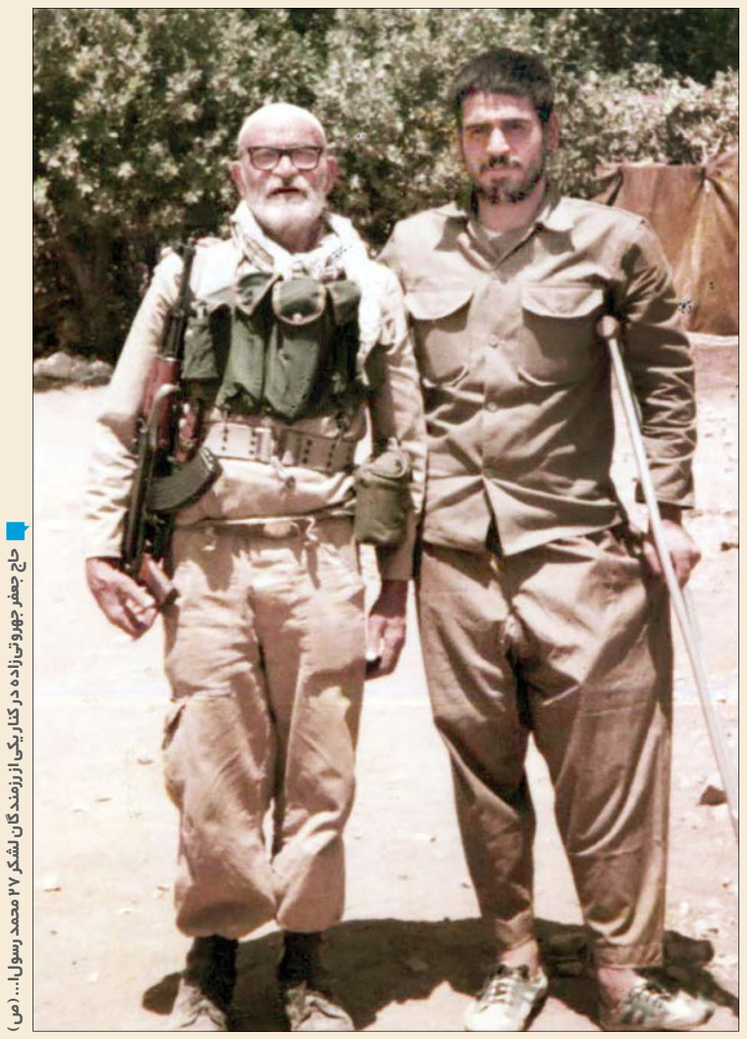

حاج جعفر جهروتی‌زاده در کنار یکی از رزمندگان لشکر ۲۷ محمد رسول... (ص)

حاج جعفر جهروتی‌زاده در کنار شهید رجایی

مینم رشیدی مهرآبادی
دبیرگروه پایداری

سالگرد عملیات‌های برون‌مرزی فتح ۳ (۲۴ آبان ۱۳۶۵) و ظفر ۳ (۲۵ آبان ۱۳۶۶) بهانه خوبی بود برای نشستن پای صحبت‌های سردار حاج‌جعفر جهروتی‌زاده. او که شاخص‌ترین فعالیت‌هایش را در حوزه تخریب و در لشکر ۲۷ محمدرسول... انجام داده بود، پس از مدتی به قرارگاه رمضان پیوست و در عملیات‌های برون‌مرزی شرکت کرد. با این سردار دلاور که سال ۸۸ بازنشسته شد اما دست از کار و تلاش برای بهبود وضعیت جانبازان و هم‌رزمانش برنداشت و حتی در نبرد سوریه هم حضور داشت، گفت‌وگوی مفصلی کردیم که خلاصه‌ای از آن، پیش‌روی شماست.

اگر موافقید صحبت را با عملیاتی که روی جاده ترانزیتی عراق داشتید، شروع کنیم.

ارتش عراق در امتداد جاده ترانزیت، موانع زیادی گذاشته بود. مثلا با سیم خاردار، دیوار درست کرده بودند. تله‌های زیادی وجود داشت. هر ۵۰۰ متر هم پایگاه داشتند. چون عملیات والفجر ۸ انجام شده بود و فاو را تصرف کرده بودیم و این جاده ترانزیت تنها جاده‌ای بود که عراق، نیازهایش را از آن تأمین می‌کرد و برای حفاظتش هم خیلی هزینه کرده بود. حتی هواپیماهایی داشت که کمتر از چند ثانیه بلند می‌شدند و منطقه را می‌زدند. هلی‌کوپترهای زیادی هم آماده عملیات بودند. در آن نزدیکی‌ها شهری بود که تمام انبارهای مواد سوختی و غذایی‌شان در آن قرار داشت. آنجا کاملا نظامی بود و ده‌ها پمپ بنزین و گازوئیل بزرگ داشت.

هدف اصلی‌تان همین شهر بود؟

ما می‌خواستیم جاده ترانزیت را ناامن کنیم. چند روزی بالای ارتفاع مشرف به جاده دیده‌بان گذاشتیم. البته این ارتفاع ۲۵ کیلومتر از جاده دورتر بود اما امکان دیدبانی وجود داشت. ما فهمیدیم که حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ ماشین باری و تریلی‌های سنگین که حامل سوخت و مواد غذایی و همه ملزومات عراق هستند، از این جاده عبور می‌کنند. از موانع عبور کردیم، کنار جاده رفتیم و جاده را ناامن کردیم. برخی پایگاه‌ها را هم زدیم. ما فقط می‌خواستیم یکی دو ساعت، جاده را ناامن کنیم. بعد از این عملیات خودروهای عبوری به هشت تا ۱۰ خودرو تقلیل پیدا کردند. عراق هم هزینه بیشتری کرده و پایگاه‌هایش را زیادتر کرد.

فاصله ۵۰۰ متری برای پایگاه‌ها خیلی کم است. نقطه نفوذ شما کجا بود؟

بین این ۵۰۰ متر. ما ابتدا گروهی را برای هر پایگاه گذاشتیم که اگر آتش ریختند، آنها هم روی پایگاه آتش بریزند و اگر اقدامی نکردند، آنها هم درگیر نشوند. یک عده هم از وسط پایگاه به سمت جاده رفتیم. قرار بود یک تانکر سوخت‌رسانی و تعدادی از خودروهای دیگر را بزنیم. تعداد زیادی آر.پی.جی هم برده بودیم که جاده را ببندیم.

عرض جاده چقدر بود؟

حدود ۵۰ متر بود و دو–سه لاین داشت. تعدادی ماشین و یک جا هم که محل تجمع‌شان بود، زدیم. کافه‌ای بود که بیشتر محل تجمع خارجی‌ها بود و اکثرشان مشغول شرب خمر بودند. البته آنجا را به نحوی نزدیم که کسی آسیب ببیند. فقط می‌خواستیم محیط ناامن شود. ما به هدف‌مان رسیدیم و کافه هم تعطیل شد. تا مدت‌ها بعد که پیگیر بودیم، خبر می‌رسید که کافه تعطیل است. از نظر زمانی این عملیات حدود یک ساعت طول کشید. بعد از آن آمدیم عقب به روستایی کاملا تخریب شده و خالی از سکنه. از قبل یک مینی‌کاتیوشا با ۴۰ تا گلوله در آنجا گذاشته بودیم تا وقتی آمدیم عقب، آن شهری که مرکز نظامی‌ها بود را با آن ۴۰ گلوله زیر آتش بگیریم.

یعنی از قبل، ثبت تیر هم کرده بودید؟

بله، کارمان دقیق بود. چند تا از پمپ‌بنزین‌ها هم آتش گرفت و ضربات زیادی وارد کردیم.

چند نفر بودید؟

ما حدود ۲۲ نفر بودیم. هیچ شهید و مجروحی هم نداشتیم.

راه برگشت سخت‌تر بود؟

بله، در راه برگشت من وسط راه ماندم چون سربالایی سختی داشت. من آن موقع پای درست و درمانی نداشتم. در عملیات والفجر یک و در تنگه ابوقریب خمپاره‌ای کنارمان خورد که اخوی و چند نفر از دوستانم شهید شده، خودم هم حسابی مجروح شدم و با این شرایط به این عملیات‌ها می‌رفتم.

کاتیوشا و آرپی جی را از خود عراق تهیه می‌کردید؟

خیر از ایران و به‌وسیله قاطر می‌بردیم. البته پایگاه‌هایی هم نزدیک مرز داشتیم که نزدیک بود و فقط دو روز پیاده راه بود، مثل پایگاه گلیرش. انبارهایی در آنجا داشتیم که ما را تغذیه می‌کردند.

ضربه‌ای که شما با ۲۲ نفر زدید، شاید خیلی بزرگ‌تر از ضربه‌ای بود که مثلا یک تیپ به رژیم بعث می‌زد. به نظر شما این طور عملیات‌ها دیر انجام نشد؟

این عملیات‌ها تمام نگاه دشمن را به پشت سرش برگرداند. ما با این کار، خط مقدم درگیری را خلوت کردیم. یکی از اهداف اصلی‌مان این بود که توجه دشمن را به عقب برگردانیم و توانش را در خطوط دفاعی کم کنیم.

شما در راه برگشت چه وضعی پیدا کردید؟

در برگشت تا ارتفاع بیخ مشکل داشتم و به‌سختی خودم را رساندم. روز شده بود و هلی‌کوپترها بالای سرمان چرخ می‌زدند. هواپیماها بمباران می‌کردند. اصولش این بود که شب برویم و شب برگردیم اما به دلیل فاصله زیاد در برگشت، به روز خوردیم.

آن همه هلی‌کوپتر نتوانستند ردی از شما پیدا کنند؟

اگر هم پیدا می‌کردند، خودمان را نمی‌توانستند پیدا کنند. زیرا از راهی که رفته بودیم برنگشتیم. چون آدم‌فروش‌هایی بودند که بلافاصله اطلاع می‌دادند.

رفت و برگشت برای این عملیات چقدر طول کشید؟

ما فقط برای جاده ترانزیت به آنجا نرفته بودیم، کلا داخل خاک عراق بودیم. گاهی ماموریت‌مان هشت تا ۹ ماه طول می‌کشید. سابقه داشت که من یک سال هم داخل خاک عراق باشم. در همان مقطعی که داخل بودیم، چند عملیات داشتیم. در عملیات ظفر ۵، شهر درالوک را به‌طور کامل برای چند ساعت تصرف کردیم. پلی روی رودخانه زابل کبیر بود که آن را با تمام حجم آتش دشمن و با کمترین امکانات و موادمنفجره منهدم کردیم. آنجا ماشین نداشتیم و نمی‌توانستیم مواد کافی برای انفجار ببریم. موادمان کاملا محاسبه شده بود و تازه مقداری از آن را هم از مادزدیده بودند! با این حال با توسل به حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها، پلی با طول ۶۰ و عرض ۱۲ متر را منهدم کردیم. این پل از سمت شهر شیله دیزه عراق می‌آمد و به سمت مناطقی که عراقی‌ها با مادرگیر بودند، می‌رسید.

تصرف درالوک چقدر مهم بود؟

ما کلا تصرف نمی‌کردیم که آنجا بمانیم. فقط به ماشین جنگی دشمن آسیب می‌زدیم. مثلا مقر حزب بعث و استخباراتش را از بین بردیم. پایگاه‌های مختلف‌شان را می‌زدیم و مردم هم کاملا سمت ما بودند و هلهله و شادی می‌کردند.

در نبرد درالوک چقدر بودید؟

آن عملیات را با نیروهای معارض عراقی انجام دادیم و حدود ۸۰ نفر می‌شدیم. نزدیک صبح و نماز در حال قضا شدن بود. برف می‌آمد و هوا آن‌قدر سرد بود که لباس بچه‌ها مثل چوب شده بود. رفتیم و داخل یک کلیسا نماز خواندیم. ۱۲ نفر نظامی هم نگهبان آنجا بودند که دستگیرشان کردیم.

در راه برگشت من وسط راه ماندم چون سربالایی سختی داشت. من آن موقع، پای درست و درمانی نداشتم. در عملیات والفجر یک و در تنگه ابوقریب خمپاره‌ای کنارمان خورد که اخوی و چند نفر از دوستانم شهید شده و خودم هم حسابی مجروح شدم

داستان آن جاده ترانزیت خیلی جذاب بود. اگر می‌شود باز هم از آنجا برای‌مان بگویید.

ما داخل منطقه دور می‌زدیم و قبل از جاده ترانزیت، مقر استخبارات عراق را در شهر باطوفه زدیم و دکل‌های برقش را خواباندیم که مراکز صنعتی و نظامی در خاموشی فرو رفتند. یا ۱۲-۱۳ دکل برق جاده زاویته به دهوک را زدیم که حدود ۲۲ شهر خاموش شدند. زدن دکل‌ها کاری تخصصی بود و راحت نبود چون دکل‌ها بزرگ بود و به‌راحتی نمی‌خوابید. ظفر ۴ را در دهوک انجام دادیم و ظفر ۵ را در درالوک. عملیات‌های ایذایی کوچک هم زیاد داشتیم. ما دائما در حال حرکت بودیم و هر منطقه‌ای را پیدا می‌کردیم که می‌توانست ضربه بزند، وارد عمل می‌شدیم.

شناسایی این عملیات‌ها قبل از شما انجام می‌شد؟

خیر، شناسایی‌ها هم با خودمان بود. هیچ‌کس نمی‌پذیرفت که شناسایی و عملیات به عهده دو گروه جدا باشد. در عملیات‌های منظم هم همین طور بود. مانیرویی جدا به عنوان اطلاعات عملیات نداشتیم.

سیستم بی‌سیم و ارتباط هم داشتید؟

بین خودمان ارتباط بی‌سیم‌مان خیلی ضعیف بود چون به لحاظ امنیتی نمی‌توانستیم از آن استفاده کنیم. امکانش را هم نداشتیم. یک بی‌سیم را کال داشتیم که گاهی اوقات، وقتی کارمان خیلی اورژانسی می‌شد با ایران تماس می‌گرفتیم.

منظورم اتفاقا ارتباط با ایران نبود. بین خودتان چطور هماهنگ می‌شدید؟

بی‌سیم نداشتیم. نیروها قبل عملیات توجیه می‌شدند و عمل می‌کردند. بی‌سیم معایبی هم داشت و درمجموع از آن استفاده نمی‌کردیم. حتی داخل عملیات، من که به ظاهر فرمانده بودم، کاری از دستم برنمی‌آمد. خود نیرو باید بررسی و عمل می‌کرد. هر نیرو یک آتش به اختیار حقیقی بود. البته در نبرد درالوک چند تا بی‌سیم داشتیم اما در عمده عملیات‌ها بی‌سیمی در کار نبود.

عملیات‌های برون‌مرزی شما، بازتاب داخلی هم داشت؟

بله، دو سه روز مارش عملیات می‌زدند و خبرش را اعلام می‌کردند. ما با بی‌سیم راکالی که داشتیم به ایران اطلاع می‌دادیم و خبرش در کشور پخش می‌شد.

حل سودوکو ۴۲۴۸

۱	۹	۲	۳	۸	۴	۶	۷	۵
۳	۵	۸	۲	۷	۶	۹	۱	۴
۴	۶	۷	۵	۹	۱	۲	۸	۳
۲	۷	۱	۸	۳	۵	۴	۶	۹
۸	۳	۶	۷	۴	۹	۵	۲	۱
۹	۴	۵	۱	۶	۲	۸	۳	۷
۵	۲	۴	۶	۱	۷	۳	۹	۸
۶	۱	۳	۹	۵	۸	۷	۴	۲
۷	۸	۹	۴	۲	۳	۱	۵	۶

۹	۷	۵	۲	۴	۳	۱	۸	۶
۴	۸	۱	۷	۶	۹	۳	۲	۵
۶	۲	۳	۸	۵	۱	۹	۴	۷
۳	۱	۹	۶	۲	۴	۵	۷	۸
۵	۶	۴	۳	۷	۸	۲	۱	۹
۸	۴	۲	۹	۱	۵	۶	۳	۷
۱	۵	۸	۴	۹	۲	۷	۶	۳
۷	۳	۶	۵	۸	۷	۴	۹	۱
۲	۹	۴	۱	۳	۶	۸	۵	۲

برای حل جدول اعداد باید در هر مربع کوچک‌تر ۳ در ۳ هیچ عدد تکراری وجود نداشته باشد.
همچنین هیچ عددی در یک سطر یا ستون مربع بزرگ ۹ در ۹ تکرار نشده باشد.

سودوکو ۴۲۴۹

	۷	۹	۵				۴	
۲				۴				۵
					۲			۹
		۲						۴
	۸						۱	
۴						۳		
۶			۷					
۸				۶				۳
	۹				۴	۱	۶	

	۸	۹	۵				۳	
۷				۸				۱
					۳			۶
		۳						۷
	۶						۹	
۲						۴		
۳			۲					
۹				۴				۸
	۹				۶	۵	۷	

				۵		۳		
				۱				
				۹		۷		

	۸	۶	۴				۱	
۳				۷				۹
					۶			۲
		۴						۷
	۹						۶	
۲						۸		
۴			۲					
۵				۱				۳
	۳				۸	۲	۷	

				۳		۱		
				۱				
				۷		۹		

	۸	۹	۵				۳	
۷				۸				۱
					۳			۶
		۳						۷
	۶						۹	
۲						۴		
۳			۲					
۹				۴				۸
	۹				۶	۵	۷	